بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه بیست و سوم تاریخ: ۸۷/۸/۱۵

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با توفیق پروردگار متعال در بحث نهج‌البلاغه عرض کردیم موضوعی که مورد بحث قرار می‌گیرد مبانی و اصول حکومت حضرت امیر(علیه‌الصلاة والسلام) می‌باشد.

به این مناسبت از اینجا آغاز شد که انگیزه و داعی حضرت برای قبول خلافت چه بوده است، خطبه ۱۳۱ که در جلسه گذشته به عرض رسید و عرض کردم که برای روشن‌تر شدن مطلب باید چهار تا شرح مورد نظر ما باشد یکی شرح خوئی دوم ابن ابی‌الحدید سوم شرح بحرانی و چهارم شرح فی‌الضلال. چون نهج‌البلاغه هم مانند قرآن مجید کلمات پرمحتوا و پرمعنی دارد. شروحی که نوشته شده زیاد است ولی این چهار تا شرح فعلاً در دسترس ما می‌باشد.

خطبه ۱۳۱ ممکن است دو سه قسمت مطلب داشته باشد و ما آن قسمت را که مربوط به بحث ماست انتخاب می‌کنیم. همین خطبه ۱۳۱، در آغاز خطبه مربوط به این است که حضرت امیر علیه‌السلام نسبت به اصحاب خودش در آن زمان، مخصوصاً بعد از جنگ صفین، که سستی در امر جهاد پیدا کردند، آنها را مورد توبیخ قرار داده است، دو سه سطر اول این خطبه فعلاً مربوط به بحث ما نیست، از اینجا شروع می‌شود که {أللهمّ إنّک تعلم أنّه لم یکن الذی کان منّا منافسة فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام} انگیزه خود را برای خلافت بیان می‌کند ابتداء با خدا مناجات می‌کند پروردگارا تو می‌دانی آنچه از ما صورت گرفت (جنگ جمل، صفین، نهروان، قبول خلافت و خلاصه تمام جریان‌ها که به وجود آمده) برای علاقه به سلطنت نبود، سلطنت و حکومت برای ما وسیله است و نه هدف، که عرض خواهیم کرد وسیله برای چه چیزی است؟ سلطان هم به معنای اسم فاعل می‌آید هم به معنای مصدر می‌آید اینجا سلطان به همان معنای مصدری است، یعنی سلطنت. این امور برای منافسه و حرص و طمع در سلطنت نبود و ما نخواستیم از این راه چیزی از ذخائر و زینت‌های دنیا بدست بیاوریم مقصود ما نه سلطنت بود نه به دست آوردن مال و ثروت.

حطام به علف خشک شده‌ی متفرق می‌گویند، مراد در اینجا همان مال و ثروت زودگذر دنیا است. ما ابتدا ترجمه می‌کنیم سپس شرح می‌دهیم.{و لکن لنرد المعالم من دینک} ما خواستیم معالم دینت را که از بین رفته بود آنها را باز گردانیم، توجه داشته باشید که در ۲۵ سال خلافتِ آن سه نفر تغییرات زیادی در احکام اسلام داده شد.

یکی از دردهای حضرت علی علیه‌السلام این است (که در جای جای نهج‌البلاغه دارد) متأسف می‌شوند که در این ربع قرن ۲۵ سال بعد از رحلت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم تا بدست گرفتن حکومت توسط حضرت علی علیه‌السلام چقدر تغییرات به وجود آمده بود، می‌گوید پروردگارا ما خواستیم آن معالم (که جمع معلم است و معلم آن تابلوهای راهنمایی است که در راه می‌زنند که از آن تابلوها راه نشان داده می‌شود یا آثار)، ما خواستیم آن آثار دین را که از بین برده بودند حکومتِ آن سه نفر، اینها را به جای خودش برگردانیم {ولکن لنرد المعالم فی الدین} ما خواستیم بازگردانیم آن آثار از بین رفته‌ای که در نتیجه خلافت آن سه نفر{وتظهر الإصلاح فی بلادک} ما می‌خواستیم اصلاحی در شهرهای تو پروردگارا به وجود بیاوریم برای خاطر فسادهایی که آن سه نفر به‌وجود آورده بودند {فیأمن المظلومین من عبادک} تا در نتیجه بندگان مظلوم تو ای پروردگارا امنیت پیدا کنند و ایمن باشند چون در آن ۲۵ سال در خلافت آن سه نفر امنیت فرهنگی، امنیت سیاسی امنیت اقتصادی، از همه جهت امنیت از بین رفته بود پروردگارا ما خواستیم بندگان مظلوم تو که دچار سیطره خلافت این سه نفر بودند دوباره اینها امنیت خود را باز بیابند به دست بیاورند امام صادق علیه‌السلام فرمودند {ثلاثة اشیاء یحتاج الناس طرّاً الیها الامن و العدل و الخصب} سه چیز است که همه مردم به آن محتاج‌اند اول امنیت است، امنیت فکری که مردم از لحاظ فکر دغدغه نداشته باشند مطمئن باشند که در سایه این حکومت همه آنچه که آثار اسلامی است محقق خواهد شد امنیت سیاسی تا اینکه بدانند سیاست، سیاسی اسلامی است، استبدادگران و سلطه‌گران سرنوشت ما را رقم نمی‌زنند امنیت اقتصادی، مردم از لحاظ اقتصاد رشد کنند، اسلام هیچ وقت مخالف این نیست که مردم یک زندگی نسبتاً مرفه ای داشته باشند فقر یک عارضه‌ای است اسلام طوری برنامه خود را تنظیم کرده که اگر عمل شود فقیری باقی نمی‌ماند، بیکاری باقی نمی‌ماند چون عمل نشده فقر و بیکاری واین قبیل عوارض در جامعه وجود دارد از این جهت مردم محتاج اند به امنیت از همه لحاظ، محتاج اند به عدل، عدل معنی خلاصه‌اش یعنی رعایت حقوق، در هر جامعه‌ای که آن حقوق به طور کلی محفوظ است عدل هم برقرار است، سوم الخصب که یعنی فراوانی نعمت، مردم به اینها محتاج اند و هر حکومت اسلامی باید این سه تا را دردرجه اول برای مردم

تأمین کند این حدیث که عرض کردم در بحار جلد ۷۸، صفحه ۲۳۴، باب مواعظ الصادق علیه‌السلام رقم حدیث ۴۴ {ثلاثة اشیاء یحتاج الناس طرّاً الیها الامن و العدل و الخصب} امنیت به تمام معنا، عدالت به طور کامل و فراوانی نعمت و هر دولت اسلامی باید این سه مورد را برای مردم تأمین و برقرار کند حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند که ولکن پروردگارا ما می‌خواستیم که آثاری که از بین رفته بود را برگردانیم اصلاح در بلاد پدید بیاوریم مظلومین از عبّاد تو را امنیت برایشان ایجاد کنیم {و تقام المعطة من حدودک} و حدودی که معطّل شده بود آن حدود خیلی اهمیت دارد در وسائل‌الشیعه در همان باب اول از ابواب حدود، پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که {حد یقام أفضل من مطر اربعین صباحاً} اگر چهل روز باران ببارد چقدر برکت ایجاد می‌کند یک حدی از حدود الهی در رابطه با قوانین جزائی اجرا شود این یک حدّ از بارش چهل روز باران پربرکت‌تر و با فضیلت‌تر است، بعد در اینجا درضمن مناجات با پروردگار حضرت امیر می‌فرمایند {اللّهم إنّی اول أناب و سمع و أجاب} خوب پروردگارا تو مرا می‌شناسی من اول کسی هستم که جواب مثبت دادم به پیغمبر اول کسی که ایمان آورد از مردها حضرت علی علیه‌السلام و از زنان حضرت خدیجه علیه‌السلام بود من اول کسی هستم که {أناب} یعنی قبول کردم و به طرف تو بازگشت کردم و دعوت پیامبر را پذیرفتم و شنیدم و اجابت کردم {لم یسبقنی الا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالصلاة} غیر از پیغمبر هیچ کسی در نماز بر من سبقت نگرفته مدتهایی نماز بین این سه نفر در محور این سه نفر دور می‌زد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت علی و حضرت خدیجه علیهما السلام در اینجا یک بحثی است که امیرالمؤمنین اسبق الناس به اسلام است در این بحث ما آدرس را گفتم خوئی در این باره سه چهار ورق بحث کرده یک بحث دیگری است درباره اینکه حضرت علی اسبق الناس است که بعداً باید بحث شود، سنی‌ها گفتند که حضرت در آن موقع ده ساله بوده و این بحث را پیش کشیدند اسلام صبّی است و... مغرضانه خواستند این را کمرنگ کنند این یک بحثی است باید جای دیگر مطرح شود.

حضرت می‌فرمایند که خدایا تو می‌دانی که من اول کسی هستم که اسلام آوردم و اجابت کردم و غیر از پیغمبر کسی بر من در نماز سبقت نگرفته بعد می‌آیند سراغ این مطلب {و قد علمتم} نفی لیاقت خلفای قبل مطلب مهمی است، شش تا شرط برای خلافت ذکر می‌کنند و می‌گویند این ۶ شرط را آنها نداشتند و عکس آن را داشتند {و قد علمتم إنّه لا ینبغی أن یکون علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام بامامة المسلمین} خودتان می‌دانید مردم را مخاطب قرار داده چون مردم آن زمان می‌دانستند که آیات قرآنی و همین طور سفارشات پیامبر برای رهبر خیلی مهم بود چون مسئله رهبری همانطور که در جلسه قبل گفتیم خیلی نقش آفرین و تأثیرگذاراست، شما می‌دانید که والی بر چند چیز تسلط دارد اوّل نوامیس، نوامیس و حیثیت ها در درجه اول اهمیت قرار دارند، فروج کنایه دارد از نوامیس چون هر ملت و امتی یک نوامیسی دارد که حیثیت آنها بر اساس همان نوامیس است آنها باید محفوظ باشد مخصوصاً اسلام، عظمت و اقتدار اسلام همیشه باید محفوظ بماند {علی الفروج و الدماء} بر جان مردم و خون مردم، چون رهبر است که فرمان جهاد می‌دهد گاهی جنگ است و گاهی صلح، قصاص و حدود و همه اینها بر اثر نظر رهبر باید صورت بگیرد و دماء است {و المغانم} مردم و بیت‌المال است این هم خیلی مهم است که بعداً بحث می‌کنیم، {و الاحکام} احکام خداوند حلال و حرام و احکام اعتقادی، اخلاقی و عملی و امامت مسلمان و رهبری {قد علمتم أن یکون الوالی} الوالی خبر یکون است که مقدم شده است و این چند مورد را که می‌گوییم اسم هستند که متأخر شدند ۱.{البخیل} اسم یکون است بخیل نمی‌تواند رهبر و امام باشد چرا؟ {فتکون فی أموالهم نهمته} زیرا حرص و طمع بر مال مردم دارد و چنین کسی نمی‌تواند رهبر و والی باشد {نهمته} یعنی حرص و ولع داشتن ۲.{والجاهل فیضلّهم بجهله} جاهل هم نمی‌تواند یعنی کسی که فقیه نیست اسلام شناس نیست نمی‌تواند والی باشد چرا؟ {فیضلّهم بجهله} با جهل و نادانی خود مردم را به ورطه اضلال و گمراهی می‌کشاند ۳.{ولاالجافی فیقطعهم بجفائه}جافی یعنی کسی که خشن است خشونت دارد فظّ و غلیظ القلب است کسی که اینطور باشد نمی‌تواند رهبر باشد والی باید مهربان باشد مثل پدر نسبت به فرزندان خودش امّا جافی که جفا و غلظت و خشونت دارد نمی‌تواند رهبر باشد چرا؟ {فیقطعهم بجفائه} چون با آن خشونتِ خود ارتباط خودش را با مردم قطع می‌کند مردم را رم می‌دهد به کنار می‌زند او باید با مردم مثل پدر و فرزند در ارتباط باشد ۴.{ولا الخائف للدّول فیتّخذ قوماً دون قوم} کسی که ترسو است وآن شجاعت را ندارد نیز لیاقت امامت را ندارد چون کسی که بترسد ناچار است برای خودش پناهگاه درست کند به شرق تکیه کند تا غرب او را اذیت نکند به غرب تکیه کند تا شرق او را اذیت نکند مثل زمان سابق، به هر حال باید اینطور باشد چنین کسی که تکیه گاه خود را این و آن ، این دولت وآن دولت قرار می دهد نمی تواند امام باشد کسی که از دولت ها خوف دارد نمی تواند رهبر جامعه باشد چون شجاعت و شهامتی ندارد ۵.{ولا المرتشی فی

الحکم} کسی که در حکم خودش رشوه می‌گیرد رشوه‌خوار، رشوه‌گیر، رشوه اقسام و انواعی دارد فقط پول نیست خلاصه کسی که بواسطه طمع به رشوه بخواهد از حق انحراف پیدا کند. رشوه به چیزی می‌گویند که به کسی بدهند برای انحراف از حق و قانون، پول باشد یا غیر پول که باعث شود آن شخص قاضی از حق و احقاق حق صرف نظر کند به این می‌گویند رشوه، مرتشی نمی‌تواند امام باشد {فیذهب بالحقوق} زیرا حقوق را از بین می‌برد به واسطه رشوه {ویقف بها دون المقاطع} وقتی که در مطلبی مراجعه می‌شود به حاکم، حکم یک مقطعی دارد که باید بر اساس آن موازین فصل خصومت بکند تا آن قطع و فصل تحقّق پیدا کند ولی آن آدم رشوه‌گیر این کار را انجام نمی‌دهد این است که {فیذهب بالحقوق} حقوق را از بین می‌برد {ویقف بها دون المقاطع} و به آن حقوق توقف می‌کند قبل از اینکه به مقطع برسد و به پایان نمی‌رساند و فصل خصومت نمی‌کند. ۶. {ولا المعطّل السنة فیهلک الامّة} امامی که سنّت پیامبر و اسلام را ضایع کند و تعطیل کند که باعث هلاکت امت شود. ترجمه این چند جمله از خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه بود.

شروح را بنده دوباره می‌گویم چون ممکن است بعضی از آقایان نبودند اول شرح خوئی جلد هشتم از جهتی کاملترین شرح است صفحه ۲۵۴، دوم شرح ابن ابی‌الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳، سوم شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷، چهارم شرح فی‌ظلال جلد دوم صفحه ۲۶۸، چند تا مطلب از این مطالبی که خواندیم باید توجه کنیم اوّل همین تغیّراتی که در ۲۵ سال به وقوع پیوسته حضرت امیر علیه‌السلام از این جهت دل پردردی دارند در نهج‌البلاغه در چند جا حضرت از این موضوع اظهار تأسف می‌کند باید چند جمله بگویم با آدرس، بنده در کتاب خمس به مناسبت بحث در مکتب اهل‌بیت و مکتب خلفاء در صفحه ۱۵۳ این بحث را آنجا داریم {تارة یشکو و یتأسف و یقول قد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیه إلا إدباراً و لا الشر فیه إلا إقبالا} خطاب می‌کند به مردم آن زمان به اصحاب خودش در زمانی واقع شده که خیر هر روز رو به إدبار است و شر رو به اقبال است {و الشیطان و فی هلاک الناس} و شیطان در هلاک مردم روز به روز طمعتش بیشتر می‌شود {واضرب بطرفک حیث شئت من الناس} نگاه کن به اطراف و جوانب مردم را ببین {و هل تبصر إلّا فقیراً یکابد فقراً} آیا می‌بینی غیر از فقیری که درد و شدت فقر به دوش می‌کشد چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مساواتی از این جهت برقرار کرده بود امّا بعد مردم به دو دسته شده بودند یک دسته تنها از جمله زبیر و امثال آنها که ثروت‌های زیادی داشتند کاخ‌ها می‌ساختند منزل‌های خیلی با شکوه و عده ی دیگری هم فقیر بودند {فهل تبصر الا فقرا یکابد فقراً او غنیاً بدّل نعمة الله کفراً او بخیلاً اتّخذ البخل بحقّ الله وفراً} بخیلی که اموال را جمع کرده و این را برای خودش فراوانی نعمت تلقی می‌کند {ام متمرّدا کانّ باذنه عن سمع المواعظ وقراً} متمردینی که حرف حساب نمی‌شنوند{أین اخیارکم و صلحائکم} اینها نوعاً در این ۲۵ سال از دنیا رفته بودند {أین أحرارکم و سمحاؤکم} {أین المتورعون فی مکاسبهم} {و المتنزّهون فی مذاهبهم} این از خطبه ۱۲۹ نهج‌البلاغه است.

دوم {لقد اصبحنا فی زمان قد اتّخذ اکثر اهل الغدر کیساً} در زمانی واقع شده که مردم تقلّب را یک نوع زرنگی تلقی می‌کنند حیله و مکر را یک نوع زرنگی تلقی می‌کنند می‌گفتند معاویه زرنگتر از حضرت علی علیه‌السلام است چون تقلب و حلیه را یک نوع کیاست و زرنگی حساب می‌کردند این خطبه ۴۱ است.

سوم در آن نامه ۵۳ که به مالک اشتر نوشته کلمه عجیبی است می‌گوید {أنّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار} می‌گویند مالکا! بدان که این دین ۲۵ سال در دست اشرار اسیر بود {إنّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیه بالهوی تطلب به الدنیا} دین را ابزار قرار داده بودند و به هوی و هوس خود عمل می‌کردند و بوسیله دین دنیا را طلب می‌کردند.

مورد چهارم {ایّها الناس إنّا قد أصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود یعدّ فیه المحسن مسیئاً و یزداد الظالم فیه عتوّاً} ما در یک زمانی واقع شده‌ایم که دهر عنود و فرمان کم فائده است که در آن محسن مسیئ حساب می‌شود و ظالم روز به روز در ظلم خودش سرکشی بیشتری بدست می‌آورد، این درنهج‌البلاغه خطبه ۳۲ است خلاصه مطلب این است که درآن ۲۵ سال آنقدر تغییر بوجود آمده بود که در جای جای نهج البلاغه این شکایت و تأسف منعکس است.

نامه‌ای حضرت به برادرشان نوشته‌اند، نامه ۳۶ نهج‌البلاغه، چون عقیل نامه‌ای به حضرت نوشته‌اند و احوال‌پرسی کرده‌اند از حضرت امیر علیه‌السلام، البته عقیل آنگونه که بعضی ابراز می‌کنند آنگونه نبوده است. خدا رحمت کند آیت الله احمدی میانجی را که کتابی درباره عقیل دارند و ثابت کرده‌اند که آنچه گفته شده بیشتر تهمت‌هایی است که به حضرت عقیل نسبت داده‌اند که حضرت شعری درآنجا دارند که

{فإن تسألنی کیف أنت فإننّی صبور علی ریب الزمان صلیب}

اگر از حال من بپرسی که چگونه هستی؟ من صبور هستم در برابر حوادث زمان و مقاوم و محکم هستم.

{یعزّ علیّ أن تری بی کآبة فیشمت عاد أو یساء حبیب}

بر من خیلی سخت است که در چهره من غصه و اندوه را بخوانند، هر چه هست در قلب من است، مانند دریایی که در باطن خودش طوفانهایی را دارد. و دشمن شماتت کند و یا دوست ناراحت شود.

در روضه کافی، صفحه ۵۸، می‌دانید که کافی ۸ جلد است، جلد اول و دوم اصول کافی است که در مورد اخلاق و اصول است پنج جلد فروع کافی است و درباره احکام فقهی ماست. می‌ماند جلد هشتم، کلینی (رحمة الله) که خدمت بزرگی انجام داده است و کتاب کافی مزیتی دارد بر کتاب‌های دیگر که مطالب اصول دین، حدوث و قدم و امامت و...درکافی بسیار عالی می‌باشد و بعد اخلاق را مطرح کرده‌اند. بعد از نوشتن این هفت جلد مقداری از مطالب اضافه آمده است در ظرف ۲۰ سالی که زحمت کشیده‌اند و نوشته‌اند، این مطالب را در کتاب روضة قرار داده اند که جلد هشتم می‌باشد و لذا روضه متفّرقات است مانند کشکول.

در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت از اینکه تغیّراتی در زمان خلفاء به وجود آمده بود متاسف می باشند، این کلمه خلفای راشدین غلط است این کلمه را آنها درست کردند من در همین کتاب نوشته‌ام که یک کلمه درست کردند به اسم خلفای راشدین، راشدین حدیث جعلی است حتی در کتاب‌های ما گاهی می‌گویند خلفای راشدین، راشد نیستند چون راشد یعنی کسی که بر اساس رشد گام برداشته این همه جنایات و مطاعن، اینها راشدین نیستند برای این چهار نفر یک حدیثی درست کردند که {علیکم بسنة الخلفاء الراشدین} از قول پیغمبر، پیغمبر یک چنین چیزی نفرموده‌اند چون این سه نفر راشدین نیستند در آن سنت‌شان با یکدیگر فرق دارد سنت پیغمبر میزان است. خلاصه در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت امیر علیه‌السلام درد دلی دارد که چقدر تغییرات به وجود آمد ۳۲ موضوع را ذکر می‌کند که اینها بعد از پیغمبر به وجود آمد و من نتوانستم تغییر بدهم، در چند صفحه این مطلب در آنجا ذکر شده یکی از آنها {صلاة التراویح} است در ماه رمضان کسانی که مکّه مشرف شده باشند دیده‌اند یا در اروپا سنّی‌ها هم همین کار را می‌کنند در ماه رمضان اینها یک نماز دارند بنام تراویح بعد از نماز مغرب و عشاء که ۵ ،۶ ساعت این نماز طول می‌کشد عجیب است واقعاً، ما نماز مستحبی را با جماعت بدعت می‌دانیم در کتاب خلاف شیخ طوسی، انتصار سید مرتضی، معتبر محقق و صاحب جواهر همه اینها این نظر را دارند، خلاصه ما بر اساس روایاتی که داریم می‌گوییم صلاة تراویح که نماز مستحبی است با جماعت خواندن بدعت است ولی این را عمر درست کرده حضرت امیر علیه‌السلام در زمان خلافت خود خواستند جلوی این را بگیرند که در جلد ۵ وسائل هم روایات آن را ذکر کرده است، قبل از ماه رمضان فرمودند که کسی نماز تراویح نخواند این بدعت است حضرت یک این چنین فرمانی صادر کردند درکوفه نشسته بودند یک وقتی دیدند که مردم دارند تظاهرات می کنند و شعار می‌دهند {وا عمرا وا عمرا، وا عمرا} حضرت فرمودند چه خبر است مردم قیام کردند شعار می‌دهند به اینکه {إبکوا رمضان وا رمضاناً إبکوا رمضان وا رمضانا} اگر تراویح نداشته باشیم ما رمضان نداریم، حضرت ناچار شدند و گفتند که بخوانید واقعاًاین مظلومیت اهل‌بیت است.

خلاصه ۳۲ مورد از این بدعت‌ها در آنجا مذکور است که حضرت نتوانستند آنها را تغییر بدهند. در کتاب الغدیر جلد ۶ ، الغدیر علامه امینی (رحمة الله علیه) که واقعاً خدمت بزرگی به عالم تشیع انجام داده‌اند الآن هم همراه بنده یک نوشته‌ای است که برای حج امسال وهابّی‌ها چندین و صدها هزار کتاب و نوشته علیه شیعه‌ها فراهم کرده‌اند که پخش کنند اگر واقعاً مثل علامه امینی، سید مرتضی عسکری، میر حامد حسین، سید شرف‌الدین و امثال اینها نبودند این خدمت انجام نمی‌شد این همه براهین و دلایل برای حقانیت شیعه، واقعاً خیلی شیعه در برابر اینها ضعیف می‌شد ولی اینها خیلی برای شیعه مدرک بزرگی است، علامه امینی (رحمة الله علیه) در کتاب الغدیر جلد ۶ از صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ خیلی است شاید کل جلد ۶ را اشغال کرده ، ۱۰۰ مورد برای جهل عمر ذکر کرده از روی کتابهای خودشان در جهل خلیفه ۱۰۰ مورد ذکر کرده است و در جواب صاحب الوشیه که گفته به اینکه عمر اعلم الناس بوده است بعد از پیامبر، ایشان ذکر کرده که اعلم علی علیه‌السلام بوده و أرضاکم علی علیه‌السلام بوده ، بعد ۱۰۰ مورد جهل خلیفه {نوادرالأثر فی علم عمر} تحت این مورد است یکی را من فقط عرض می‌کنم که شاید مورد ۹۵ یا ۹۷ باشد این است که در زمان عمر وقتی مصر و ایران فتح شد آمدند گفتند در کتابخانه های مصر و ایران کتب زیاد است اینها را چکار کنیم عمر گفت اگر که مطابق با قرآن است قرآن کافی است و اگر مخالف قرآن است همه را بسوزانید همه را سوزاندند خوب با اینکه ما در دستور اسلامی که اگر حکمت از اهل ضلالت هم باشد باید آن را گرفت، همه هم که باطل نبود، شش ماه حمام‌های مصر با سوزاندن همین کتاب‌ها اداره می‌شد و همین طور کتابهایی که در مدائن مال ایرانی‌ها بود این یکی از آن ۱۰۰ موردی که ایشان ذکر کرده‌اند بقیه انشاءالله برای فردا.